

جنگ و عدم رعایت قواعد حقوق بشر دوستانه

حفیظ الله ذکی

جنگ در کل یک پدیده ویرانگر است. کشتار، ویرانی، غارت، جنایت، آوارگی و مهاجرت از پیامدهای ناگزیر جنگ به شمار می رود. در جنگ ارزش های انسانی کم رنگ می شود و توحش و بربریت جای آن را پر می کند. صدای انسان ها خاموش می شود؛ بچای آن سفیر گلوله ها، غرش طیاره ها و تانک ها و صدای مهیب انفجارها، گوش ها را می خراشد، قلب ها تکان می دهد و قامت ها را خم می کنند. جنگ همه چیز را در خود می بلعد و همه چیز را تحت تأثیر قرار می دهد، حتا زبان و تفکر انسان ها را عسوی می کند. در جنگ هیچ چیز و هیچ کس در امان نمی ماند و همه در گرداب آن آسیب می بینند؛ اما سطح و میزان آسیب پذیری انسان ها در جنگ یکسان نیستند؛ مثلا آنهايي که از تفکر و مدیریت جنگي برخوردارند، نیروهای ورزیده و با انگیزه دارند و از ابزارهای لازم جنگي برخوردارند، نسبت به طرف هایی که این ورژگی ها و امکانات را کمتر دارند، ضررها و خسارت های کمتری را متقبل می شوند. طیف های مغلوب بیشترین آسیب های جنگي را متحمل می شوند، چرا که آنها قدرت دفاعی خود را از دست می دهند. ولی در این میان زنان و کودکان از همه بیشتر آسیب می بینند. در عین حالی که بیشترین تلفات متوجه کودکان و زنان می باشند، به بدترین شکل ممکن مورد آزار و اذیت نیز قرار می گیرند.

کودکان و زنان در واقع قربانی اصلی جنگ محسوب می شوند. به همین خاطر قوانین جنگ بیشتر این دو قشر را مورد حمایت قرار داده است. بر اساس قوانین بین المللی، تمام کسانی که به صورت مستقیم در جنگ اشتراک ندارند، از این حق برخوردارند که جان و تمامیت اخلاقی و جسمی آنان محفوظ بماند. کرامت و حقوق انسانی آنان محترم شمرده شود و هر نوع پدرفتاری، اسارت، به بردگی گرفتن، سربازگیری اجباری اطفال، تجاوز جنسی بر اطفال و زنان ممنوع می باشد. زنان و کودکان در عین حالی که از مجموع مزایای قوانین مربوط به افراد ملکی و غیر نظامی بهره می برند، به صورت مشخص و ویژه نیز از سوی ملل متحد مورد حمایت قرار گرفته است.

در جنگ سه اصل باید مد نظر گرفته شود: اصل ضرورت، اصل انسانیت و اصل ضرورت. این اصول برای حمایت از حقوق بشر و حفاظت از جان، مال، حیثیت و کرامت انسانی افسراد نظامی و غیرنظامی در زمان وقوع جنگ در اسناد بین المللی گنجانیده شده است.

در افغانستان اولا به دلیل پایین بودن سطح آگاهی رهبران گروه ها، ثابیا به دلیل بی بوری آنها نسبت به مسایل حقوق بشری و اسناد بین المللی و ثالثا به دلیل فقدان میکانیزم های نظارتی بر مسایل حقوق بشر، حقوق مردم در جریان جنگ یا در نظر گرفته نمی شود و یا کمتر توجه قرار می گیرد. نزدیک به چهاردهه است که جنگ در افغانستان جریان دارد. در این جنگ ها به انواع مختلف، جنایت صورت گرفته است و حقوق بشر به گونه فاحش نقض شده است؛ اما تا هنوز عاملین این جنایات مورد تعقیب قرار نگرفته و مجازات نشده است. معایف از مجازات برای نیروهای جنگی و رهبران و فرماندهان آنان جرأت داده تا در فصل جدید جنگ داخلی در کشور به صورت سیستماتیک و سازمان یافته به نقض حقوق بشر و ارتکاب جنایات جنگی مبادرت ورزد. بدون شک در این آشفته بازار بیشترین رنج ها و دشواری ها به زنان و کودکان تحمیل می شود و بیشترین تلفات نیز متوجه اینها هستند.

امروز کودکان بیگناه حتا از دسترسی به واکسن نیز محروم می باشند. بر اساس گفته های وزارت صحت افغانستان تنها در سال جاری نزدیک به چهل هزار کودک در ولایت ننگرهار از واکسن فلج اطفال محروم شده اند و این مسأله خطرهای بسیاری را متوجه صحت اطفال می سازد. وقتی گروه های دهشت افکن حتا واکسن را از اطفال دریغ کنند؛ دیگر چه توقعی از آنها به رعایت سایر مسایل حقوق بشری می توانیم داشته باشیم.

هفته گذشته شمال کشور به ویژه ولایت کندز شاهد یکی از تکان دهنده ترین رویدادهای اخیر کشور بود. این رویداد خوانده شده است. در نخستین روزهای هفته گذشته طالبان در پی یک حمله تهاجمی چندجانبه توانستند شهر کندز، مرکز آن ولایت را به تصرف خود در آورند. طالبان همانند گذشته و بر اساس خوی و خصلت توحشانه خود دست به ویرانی و غارت اموال مردم زده و حتا از تخریب ساختمان های عام المنفعه نیز خود داری نورزیدند. آنان هم چنین که توانستند شمار زیادی از زندانیان ولایت کندز را که بخش عمده آن را تروریست های طالب تشکیل می داد از زندان فراری دهند و نیز شمار زیادی از ادوات نظامی نیروهای امنیتی و نظامی کشور را به جنگ خود در آورند. رویداد کندز از جهات مختلف قابل تأمل بوده و پیامدهای آن نیز هشدار دهنده می باشد. در این رابطه نکاتی چند شایان یادآوری است:

۱- آنچه در ولایت کندز اتفاق افتاد حادثه و رویدادی آبی دانسته نمی شود. سقوط کندز توسط طالبان در واقع ادامه روند ناامنی های کشور و به ویژه کشتاندن این ناامنی ها به ولایات شمالی می باشد. نکته مهم در این است که عناصر و دست های داخلی و خارجی بصورت سازمان یافته این روند را رهبری و حمایت می نمایند. این موضوع بارها از سوی آگاهان سیاسی و نمایندگان مردم و کارشناسان نظامی یاد شده است. شاید سقوط کندز بدست طالبان یکی از مراحل اوچگیری این بحران از پیش طراحی شده بشمار آید. یعنی این که ما در آینده بایستی منتظر رویدادهای تلخ تر از این در برخی دیگر از ولایات کشور باشیم. ۲- موضوع دیگری که در گسترش و ناامنی روزافزون کشور و بخصوص سقوط شهر کندز جای پرسش و تکراری جدی را موجب شده است سهل انگاری و حتا بی توجهی مشکوک مقام های اداری و امنیتی نسبت به مهار و کنترل وضعیت جاری و نیز اتخاذ تدابیر لازم برای پیش گیری از وقوع

چنین رویدادهای می باشد. این که وضعیت عمومی کشور رو بسوی بحران دارد جای تردید و استدلال ندارد؛ اما در مورد احتمال سقوط برخی از ولایات کشور از جمله شهر کندز بارها از سوی آگاهان امور در عرصه سیاسی و نظامی هشدار داده شده بود. از جانب دیگر وخیم بودن اوضاع امنیتی این عقیصه را مشهود و قریب به یقین ساخته بود. اما متأسفانه مقام های ارشد از مرکز تا ولایات نسبت به این هشدارها بی توجهی نموده و هیچگونه تدابیر لازم و جدی را

برای مقابله با آن اتخاذ نمودند. همینطور نسبت به آن عده از مقام های اداری که در انجام مسئولیت سهل انگاری و بی توجهی نموده اند در هیچ موردی از جمله در مسئله کندز واکنش جدی نشان ندادند. بطور نمونه در شرایطی که شهر کندز در محاصره طالبان قرار داشته و انجام عملیات نظامی از سوی آنان کاملا معلوم بود، جناب والی کندز برای خوشگذرانی به خارج از کشور سفر می کند؛ و شگفت آور تر این که در مرکز نیز مقام های ارشد

رویداد کندز، کشور بر لبه پرتگاه

عبدالله هروی



© picture-alliance/epa/L. Karger

غیرمستقیم چنین عناصر متخلف را تیرنه داده و توجیه می نمایند که سهل انگاری صورت نگرفته و این واقعه بصورت غیرقابل پیش بینی اتفاق افتاده است. گویا انتظار دارند که دشمن پیشاپیش زمان و مکان عملیات را اعلام کند!

۳- در ارتباط با چنین قضایایی، عملکرد نیروهای خارجی نیز قابل پرسش است. بلکه تکراری ها هرروز بیش از پیش افزایش یافته و فاجعه شهر کندز احتمالا سرآغاز سقوط در پرتگاه خواهد بود.

امپریالیسم جدید

جان بلامی فاستر / ترجمه احمد سیف/ قسمت ششم و پایانی



بررسی کردند. به گفته ای اسکره پاتینی مشخصه این نوع جهانی سازی «تولید غیر متمرکز ولی کنترل متمرکز است... در نتیجه فرایند گسترش سرمایه گذاری مستقیم خارجی که دربرگیرنده ی یک جریان حرکت سود از کشورهای جنوب به کشورهای شمال، یا از کشورهای پیرامون به کشورهای مرکز قس قدرت امپراتوری سرمایه ی فراملیتی است.»

اسروزه واهمی فروریزی این نظام همه جا هست و آشکار است. هژمونی امریکا اقتصادی فراخمن نظامی است. که می تواند خرابی غیرقابل وصف ایجاد کند با قدرت رویه نزول توان کنترل و مدیریت حواهد ژئوپولیتیک که همسراه با هژمونی اقتصادی مسیر نزولی دارد. در مدارهای سیاست خارجی امریکا این نکته را خوب دریافته اند و شماری از متفکران برجسته بر این نکته تأکید دارند که سلطه ی یگانه امریکا دارد اندک اندک با یک امپراتوری مشترک (نظامی، اقتصادی و سیاسی) بهوسیله ی سه گانه ی امریکا و کانادا، اروپای غربی و جاپان جایگزین می شود. امریکا سه گانه اگرچه در جهان برجسته است ولی به طور روزافزونی تنها می تواند مثل یک «کلاتر» عمل کند آن هم تنها موقعی که «دستیاران اش» (یعنی اروپای غربی و جاپان) از آن حمایت می کنند همان طور که هاس در کتاب «شریف غیرمشتاق» و دیگر نوشته هایش نشان داد. (۵۵) در نتیجه این سه گانه به رهبری امریکاست - سه مستقیما بهوسیله ی واشنگتن - که به طور روزافزونی می کوشد از طریق گروه هفت و ناتو خود را به عنوان حکومتگر تازه به دیگران تحمیل کند. هدف استفاده از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی در حمایت از منافع قدرت های امپریالیستی قدیمی در مرکز کشورهای سرمایه داری و گسترش آن است. در عین حال می کوشد تا خطر چین در حال صعود و روسیه ای که از بحران درمی آید و به طور کلی کشورهای نوظهور، و شورش های ضدنولیبرالی

سرریز شدن چشمگیر سرمایه ی خارجی به دالر بودیم. این مرحله از سرمایه ی مالی - انحصاری جهانی که به جهانی سازی تولید و نظام بندی رانت امپراتوری وابسته است به ایجاد یک الیگارشی مالی منجر شده و رشد سلسله مراتبی - عمدتا در کشورهای مرکز - بازگشته است و دربرابرش هم طبقه ی کارگر جهانی است که به طور روزافزونی تعمیم یافته و اساسا پاراپاره است. بخش رهبری کننده ی طبقه ی سرمایه دار در کشورهای مرکز را می توان عمدتا رانت خواران جهانی نامید که عمدتا به رشد سرمایه ی انحصاری - مالی جهانی به هر چه بیش تر متمرکز شدنش وابسته اند. بازتولید این نظام امپریالیستی جدید همان طور که سمیرامین در «سرمایه داری در عصر جهانی سازی» می گوید بر تداوم پنج موقعیت انحصاری وابسته است: (۱) انحصار فناوری، (۲) کنترل مالی بازارهای جهانی، (۳) دسترسی انحصاری به منابع طبیعی زمین، (۴) انحصار ارتباطات و رسانه های گروهی، و (۵) انحصار سلاح های کشتار جمعی. در پس همه ی این ها البته بنگاه های انحصاری غول پیکرد و در آمد ۵۰۰ شرکت غول پیکر جهانی ۲۰ درصد کل درآمد جهان است که به طور عمده به مرکز نظام سرمایه داری و بازارهای مالی عمده سرریز می شود. همان گونه که بورن دربارده ی ۲۰۰ شرکت بزرگ فراملیتی اشاره می کند «دفتر مرکزی ۹۶ در صدشان در هشت کشور است و به طور قانونی در این کشورها ثبت شده اند و اعضای هیئت مدیره شان هم در پایتخت این هشت کشور حضور دارند. کم تر از دو درصد از هیئت مدیران شهروند این کشورها نیستند. کار عمده ی این بنگاه ها جهانی است ولی دارایی و صاحبان شان اساس و پایه ی ملی دارند.»

بین المللی کردن تولید در نظارت شرکت های غول پیکر فراملیتی از الگوی پیروی می کند که نخستین بار استن فن هیسر و اخیرا ارنستو اسکره پاتینی

ثروت مالی که از رشد اقتصادی شان بیش تر است روبه رو شده اند (پدیده های که اخیرا در بررسی نئوکلاسیکی توماس پیکنسی بر آن تأکید شد) که نتیجه اش نظم سرمایه داری بی ثبات در مرکز است که به صورت افزایش چشمگیر بدهی به نسبت تولید ناخالص داخلی خود را نشان می دهد. دوم این که فرایند مالی گرایی (در کنار انقلاب در ارتباطات و فناوری دیجیتال) اساس تعمیق و گسترش تولید کالایی در سرتاسر کره ی زمین می شود که اقتصادهای در مرکز دیگر به اندازه ی گذشته مرکز جهانی تولید صنعتی و انباشت سرمایه نیستند بلکه به نقش شان به عنوان مرکز کنترل مالی و انباشت دارایی تکیه دارند. این به غصب جریان در آمدی کالایی در سرتاسر اقتصاد جهانی تر - عمده تا خدمات که به طور ناقص کالایی شده بود، مثل ارتباطات، آموزش و خدمات بهداشتی - سوم، «مالی گرایی فرایند انباشت سرمایه» همان طور که سوییزی می گفت باعث شکندگی بیش تر اقتصاد سرمایه داری جهانی شد که هرچه بیش تر به رشد یک رونمای مالی - در مقایسه با بنیان تولیدی اش - وابستگی داشت و نتیجه هم این شد که کل نظام در معرض ظهور حباب های مالی قرار گرفت که گاه و بسی گاه می تر کند و ثبات سرمایه داری جهانی را به مخاطره می اندازد - یعنی آن چه که با بحران بزرگ مالی ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ پیش آمد.

امریکا با توجه به سلطه ی مالی اش، در موقعیت منحصر به فردی است که می تواند بحران اقتصادی اش را به اقتصادهای دیگر منتقل کند - تا اندازه ای حتی به کشورهای جنوبی. همان طور که یانینس واروفاکیس در The Global Minotor می گوید «تا به امروز هر گاه که بحران نمودار می شود سرمایه در دامن دالر پناه می گیرد. این دقیقا وضعیتی است که پس از سقوط ۲۰۰۸ پیش آمد و اگرچه بحران در وال استریت آغاز شده بود ولی شاهد

صاحب امتیاز: دکتر حسین یاسا
مدیر مسول: محمد رضا هویدا
سردبیر: حفیظ الله ذکی

کاریکا توریست: خالق علی زاده

دبیران: علی اصغر زاهدی، مصطفی جعفری
مسئول وب سایت: مهدی صالحی

آدرس: کابل، شهرک امید سبز، فاز چهار، کوچه ششم، خانه نمبر ۷-۱۳۷

اما پرسش این است با توجه به توان استخباراتی و نظامی آنان چرا قبل از وقوع چنین اتفاقاتی عملیات های پیش گیرانه صورت نمی گیرد تا فاجعه روی دهد و پس از آن اقدام هایی انجام یابد؟ به معنای دیگر نیروهای خارجی که با ادعای مبارزه با تروریزم به افغانستان لشکر کشیده اند در این ارتباط هرگز صادقانه عمل نکرده و نمی کنند. آنان هرگز در پی ریشه کنی قاطع تروریست ها نبوده اند. عملیات های آنان فقط اقدام های مقطعی و سطحی و حتا نمایشی تلقی می گردد. گویا چنین به نظر می رسد که آنان بخاطر توجیه حضور دوامدار خویش در منطقه و کشور ضرورت نمی بینند که دست به عملیات قاطع و سرنوشت ساز بزنند، بلکه مقابله با تروریست ها و انجام برخی عملیات ها به منزله بازی با سرنوشت مردم و تلف ساختن وقت می باشد.

۴- سقوط کندز نشان داد که حکومت وحدت ملی هم در عرصه اداری و هم در عرصه امنیتی و نیز تمثیل داعیه وحدت ملی کاملا ناکام و ناکارآمد می باشد. زیرا از هنگام روی کار آمدن این حکومت، تاکنون هیچگونه ابتکار و درایتی در جهت سامان بخشیدن به وضعیت جاری و نیز تحکیم امنیت و تضعیف مخالفین صورت نگرفته است. بلکه حکومت قدم به قدم و مرحله به مرحله عرصه را به مخالفین واگذار نموده است. تأسفد در این است که در چنین شرایطی رهبران حکومت وحدت ملی مصروف رقابت های شخصی و جناحی خود بوده و سرنوشت مردم را به حال خود رها ساخته اند.

بنابراین با توجه به وضعیت بحرانی کنونی و دقت در علل و عوامل سقوط شهر کندز باید گفت پیامدهای این رویدادها بسیار تکان دهنده و مایوس کننده می باشد. رهبران حکومت وحدت ملی با این وضعیت هرگز قادر نخواهند بود که کشور را از کام بحران و ناامیدی نجات بخشند؛ بلکه تکراری ها هرروز بیش از پیش افزایش یافته و فاجعه شهر کندز احتمالا سرآغاز سقوط در پرتگاه خواهد بود.

جهانی را که عمدتا از نهفتن های امریکای لاتینی برای سوسیالیسم انگیزه می گیرند مدیریت کنند.

هاس وضعیت کنونی جهان را «شکافندگی» می نامد. به عنوان شاهد، او به نقش امریکا در بی ثبات کردن خاورمیانه و شمال آفریقا، صعود دولت اسلامی عراق و شام (داعش)، درگیری روزافزون بین امریکا و چین بر سر دریای جنوب چین، بر آمدن روسیه به صورت یک قدرت جهانی (که خود را به شکل درگیری در کریمه و اوکراین نشان می دهد)، و جهت گیری غلط دولت ها (به عقیده ی هاس) در «برازیل، چین، کوبا و ونزوئلا» و همین طور مجموعه ای از کوشش های ناموفق امریکا برای تغییر رژیم اشراه می کند. او نتیجه ی گیرد «پرسش این نیست که آیا جهان شکافته می شود یا نه بلکه این است که با چه سرعتی و تا به کجا.»

همه ی این ها بیانگر چیزی است که ایستوان سزارش «به طور بالقوه خطرناک ترین مرحله ی امپریالیسم» می نامد. احتمالا نشانه ی دیگری از جدی بودن وضع جهانی این است که کارشناسان سابق بهداشت محیط زیست شوروی سابق و امریکا در دهه ی ۱۹۸۰ هشدار داده بودند که یک جنگ تمام عیار اتمی چنان زمستان اتمی ایجاد خواهد کرد که درجه حرارت کره ی زمین چندین درجه و احتمالا چندین ده درجه کم تر می شود و زندگی نباتی و در کنار آن بشریت را نابود می کند. در برابر سناریوهایی از این قبیل بود که ای. پی. تامپسون دربارش «یادداشت هایی درباره ی افراط گرایی - آخرین مرحله ی تمدن» را نوشت. به نظر می رسد که عرصه ی بین قدرت های بزرگ خطر کنونی نیست. ولی بی ثباتی ناشی از بهره کشی وحشتناک و یک نظام جهانی گسترش طلب امپریالیستی به رهبری ایالات متحده امریکا که در حال حاضر درگیر چند مداخله ی نظامی هم زمان است در کنار جنگ با هواپیماهای بدون خلبان (که در ضمن برنامه دارد که با صرف ۲۰۰ میلیارد دلار سلاح اتمی فوق العاده اش را به فروش کند) بعید نیست به صورتی در بیاید که یک درگیری مرگبار اتفاق بیفتد. تغییرات آب و هوایی به خودی خود - در کنار آذاره ی امور به همان وضع عرصه سابق - می تواند تمدن را بی ثبات کند و بر خطر جنگ جهانی بیفزاید که به راحتی می تواند به صورت انهدام کره ی زمین در بیاید.

مسئولیت نیروهای چپ در این شرایط مقابله با آن است یعنی به تعبیر لنین مقابله باید در همه ی حوزه ها باشد «فشارها، برخوردها، مشکلات و آشوب» - نه فقط در عرصه ی اقتصاد بلکه سیاست و در سطح ملی و غیره - که به طور روزافزونی مشخصه دوره و زمانه ی کنونی است. یعنی باید جنبشی جهانی که «شجاع و تریس» باشد از پایین ایجاد شود که چالش اصلی اش انهدام امپریالیسم - یعنی کل بنیان سرمایه داری در این عصر - و جایگزین کردن آن با یک نظم اجتماعی برابری طلب، اقلی، صلح چو، و پایدار باشد که تولیدکنندگان همبسته آن را مدیریت می کنند.

روزنامه افغانستان از همه دانشمندان و نویسندگان دعوت به همکاری می نماید.
هیئت تحریر در ویرایش مطالب دست باز دارد.
مقالات وارده باز گردانده نمی شود.
مسئولیت مقالات به عهده نویسندگان آنها است و تنها سرمقاله بیانگر دیدگاه روزنامه افغانستان میباشد.

روزنامه افغانستان بخش دری و پشتوی روزنامه اوت لوک افغانستان است.

www.dailyafghanistan.com
Email: thedailyafghanistan@yahoo.com

افغانستان
The Daily Afghanistan
Outlook
AFGHANISTAN
The Leading Independent